

تنهایی

زهره محمدی

او نقاشی کشیدن را دوست دارد. خودش را کنار پدر و مادرش می‌کشد. پدر و مادرش بیش‌تر کار می‌کنند و کمتر کنارش هستند. و وقتی هستند کارهایی مهم‌تر از او دارند. آماده کردن غذاهای سرد رژیمی، پیگیری اخبار سیاسی، مطالعه‌ی روزنامه‌های ورزشی و...
وقت ندارند نقاشی‌های او را ببینند. البته که تمایلی. خیلی هم کم حرف می‌زنند و از هیچ کس حرف نمی‌زنند حتی خدا. و او دیگر نمی‌تواند پدر و مادر را بکشد. او خودش را می‌کشد و خودش را می‌بیند. اغلب احساس تنهایی می‌کند. گاهی در تنهایی‌اش گریه هم می‌کند. همین‌طور تنها بزرگ می‌شود و حالا دیگر تنها زندگی می‌کند. نمی‌تواند پدر و مادر را بکشد. غذای رژیمی نمی‌خورد و حالش از ورزش، سیاست و... بهم می‌خورد. البته بچه‌ها را به شکل غریبی دوست دارد. اما پدر یا مادر بودن را دوست ندارد. پس برای خودش بچه‌ای نمی‌خواهد و اصلاً ازدواج نمی‌کند. می‌خواهد همه‌اش خودش باشد. هنوز نقاشی می‌کشد. حالا مجسمه هم می‌سازد، صورت. صورتهایی شبیه هیچ کس. صورتهایی که به او نگاه می‌کنند. و او برای‌شان حرف می‌زند. و بیش‌تر. آن قدر که خسته شود. و بخواهد آنها هم حرف بزنند! هنوز هم به سکوت عادت نکرده است. برای اولین بار از خدا می‌خواهد. از خدا می‌خواهد در صورتهای او بدمد! می‌گوید: ای تویی که می‌گویند تنهایی آدم‌ها را پر می‌کند! من تنهاییم! به مجسمه‌های من زندگی ببخش! من تنهاییم... پس از خدا هم دلگیر می‌شود.

به او شک می‌کند. چون خود را دیده است. خود را بزرگ می‌بیند! بزرگ‌تر از هرچه که دیده است. چون خود را دیده است. ندیده است و نشنیده است که بندگان خداوند نمی‌توانند تنها باشند. پس احساس تنهایی می‌کند. و خداوندی می‌شود برای صورتهایی که ساخته است. با آنها تنهایی‌اش را پر می‌کند. آن قدر که جایی برای خدا نمی‌ماند. پس باز هم تنها‌تر می‌شود.

سید مهدی حسینی

گریز از ناگزیرهای شعری

«تنهایی» شعری است در قالب سپید و بهتر بگوییم موج نو که از نظر هنری، متعهد به رعایت موازین و قواعد شعر «نیمایی» و «سپید» نیست. عرصه این نوع شعرها بیش‌تر، خیال‌پردازی و مضمون‌سازی است. از فرم و هندسه شعری در آن خبری نیست. ظرافت‌های هنری و ارتباطات زبانی چندان جایگاهی در این نوع شعرها ندارد. آنچه شاعر را وادار به سرودن کرده، در قالب کلمات - بی هیچ تشریفات و مناسبات هنری‌ای - در شعر نمایان می‌شود. در این شعر نیز، شاعر نگران نوع چینش مصراع‌ها و سطرها نبوده است؛ از قافیه (موسیقی کناری) نشانی نمی‌بینیم و از بسیاری عناصر دیگر شعری. این نوع بی‌توجهی به عناصر شعری از دو حال خارج نیست: یا شاعر نسبت به آنها ناآگاه و بی‌توجه است و یا این که آگاه است و به عمد نسبت به آن التفاتی ندارد. تجربه نشان داده است شاعران بی‌تجربه نسبت به شعر امروز - سنتی و نیمایی - اگر به سراغ چنین شعرهایی بروند، قطعاً مشت‌شان پیش اهل فن گشوده می‌شود و به خامی و کم‌تجربگی متهم شده، دلیل این نوع سرودن‌های‌شان فرار از قواعد ارزشمند شعری پنداشته می‌شود. هر چند نمی‌توان به واسطه این شعر، شاعر را مشمول بی‌توجهی به قواعد و گریز از ناگزیرهای شعری دانست، اما باید این مهم را با تأکید به این شاعر گرامی یادآور شد.